**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010804**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در جلسۀ قبل عبارتی را از صاحب قاموس الرجال نقل کردیم، ایشان شواهدی را اقامه کرده بودند در مورد این که غلو در نزد قدما به معنای این هست که کسی عبادات را اتکالاً علی الولایة ترک کند. من جمله عبارت‌های مثلاً محمد بن اورمة را نقل کرده بودند که محمد بن اورمه متهم به غلو شده و اشاعره یک عده‌ای را می‌فرستند برای این که بکشندش ولی بعد می‌بینند که این نه دائم مشغول نماز است و از آن اعتقاد به غالی بودنش دست می‌کشند. و شواهد دیگری که ایشان ذکر می‌کند. ما عرض کردیم غلو یک جریان مشخصی نیست، نحله‌های مختلف داشته. خب یک سری نحله‌هایی هستند در مسألۀ غلو که در زمان ائمه بودند، ائمه هم حسابی آنها را نهی کردند که در مورد ائمه اوّلاً بعضی‌هایشان قائل به خدا بودن ائمه هستند، بعضی‌هایشان قائل به نبی بودن ائمه هستند، این که در روایات وجود دارد. بعضی چیزهایش همین که علم غیب را به ائمه نسبت دادند، این هم هست. و این که لازم نیست نماز خوانده بشود، این هم در روایات هست که احتمالاً این روایاتی که می‌گوید اینها صلاة را رجل معنا می‌کردند و شرور را رجل معنا می‌کردند، نه به این معنا باشد که خلاصه باطن صلاة و اینها ولایت و تبری و تبری هست، من فکر نمی‌کنم مراد این باشد. بلکه می‌خواستند بگویند اصلاً تمام ظاهر و باطنش این هست، این که در روایت در ذیل همین دارد که اینها نماز را می‌گفتند رجل هست، خمر و میسر را می‌گفتند رجل هست، این می‌گوید ان الله لا یخاطب خلقه بما لا یعرفون. به این دلیل در این مقام، خدا این حتماً باید همین معنایش باشد، همین، خود همین چیزها تصریح می‌کند که بعضی از این روایاتش که معنای نماز رجل هست لا عدد و رکعاتٍ. معنای زکات رجل هست لا، فقط تخطئه می‌کند. خب این یک مرحله‌ای از آن مرحلۀ بالای غلو هست که در عبارتی در ذیل رجال کشی، ذیل رقم ۵۸۸ هم نقل کرده از یحیی بن عبد الحمید حمّانی. در مورد این که یک عده‌ای از اصحاب امام صادق مطالب غالیانه به خدا نسبت می‌دهند، من جمله می‌گوید و ذکره أنّ جعفراً حدثهم ان معرفة الامام تکفی من الصوم و الصلاة. این همین گروه غالی‌ها این مرحله هستند. اینها احیاناً می‌گفتند ما دو تا خدا داریم. خدای آسمان و خدای روی زمین. و امام را خدای روی زمین می‌دانستند. عبارتی در ذیل این دارد، این عبارت ظاهراً محرّف است. می‌گوید و انّ اله السماء و اله الارض الامام. ظاهراً عبارت باید اینجور باشد و ان الله اله السماء و اله الارض الامام. هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله را اینجور معنا می‌کنند که یک خدایی در آسمان‌ها هست که الله هست، یک خدایی هم روی زمین هست که امام هست. خب این غالی به این معنای خیلی حاد که ائمه آنها را مذمت کردند و خیلی به صورت شدید با آنها مقابله کردند این داریم. این شکی نیست و مفصل روایات در مذمت غلاة به این معنا هست که. ولی این که همۀ این تعبیراتی که در کتب رجالی در مورد غلاة هست، اینها تعبیراتی بود که در کلام ائمه هست، در روایات هست. اما تعبیراتی که در کتب رجالی در مورد این که فلان کسک غالی است این هم به این معنا باشد هیچ شاهدی ما نداریم. و آن عبارتی که ایشان در مورد محمد بن اورمه تعبیر می‌کند در مورد محمد بن اورمه آن جریان غالیانه، یعنی آن اعتقاد تند غالیانه مطرح بوده. این که تمام اعتقادات، یعنی تمام، یعنی غلو اصلاً منحصر هست در مورد آن جریان ازش استفاده نمی‌شود. اتهامی که در مورد محمد بن اورمه گفته بودند این هست که یک شخصی هست که آن مراتب بالای غلو را دارد. خب وقتی دیدند نماز می‌خواند فهمیدند که مراحل بالای غلو را ندارد، و دیگر وجهی برای سائر مراتب نداشتند. یعنی آن اتهامی که ایجاد شده بود، آن کسانی که او را متهم کرده بودند گفته بودند آن مرتبۀ بالای غلو را دارد. وقتی دیدند نماز می‌خواند، وقتی دیدند آن مرتبۀ بالای غلو را ندارد امثال اینها. حالا در همین قم یک تعبیری در ترجمۀ حسین بن عُبید الله هست در رجال کشی، رقم ۹۹۰، «إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ الْقُمِّيَّ أُخْرِجَ مِنْ قُمَّ فِي وَقْتٍ كَانُوا يُخْرِجُونَ مِنْهَا مَنِ اتَّهَمُوهُ بِالْغُلُوِّ.»

یک گروه‌هایی از قم به اتهام غلو اخراج شدند، سهل بن زیاد هست، محمد بن علی ابی سُمِیْنه هست، و احمد بن محمد بن خالد برقی هست، حسین بن عبید الله قمی هست، این ۴ نفر هستند. من در یکی از مقالاتم افراد دیگر را هم به قرائنی اضافه کردم. این مصرّح‌هایش همین‌ها هستند، من ۴، ۵ نفر دیگر را هم روی قرائنی چیز کردم که آنها هم احتمالاً جزء اخراجی‌های به جهت در جریان بودند. این که این جریانی که اینها را اخراج می‌کردند اینها مثلاً متهم بودند که نماز نمی‌خوانند. هیچ شاهدی ما نداریم. چون سهل بن زیاد و اینها که امثال سهل بن زیاد اینها چیزهایی هستند که روایت‌هایشان در مسألۀ نماز و روزه و عبادات سرتاسر فقه ما را پر کرده. اینها را بگوییم اینها کسانی هستند که نماز قائل نبودند. هیچ شاهدی نداریم که تمام جاهایی که غلو معنا هست به این. ببینید امثال محمد بن اورمه را اتهامی که به او بوده در حدی بوده که او را کافر تلقی کردند. کأنّ مرتد دانستند و گفتند واجب القتل است. ولی عدۀ دیگر، ولو متهم به غلو بودند، چیزشان تبعید بوده. یعنی غلو یک جرم مشخصی نبوده که یک جریمۀ مشخص داشته باشد. جرمی هست یک مراتبش به اصطلاح طرف مرتد تلقی می‌شده و به کشتن. در بعضی روایات ما هم هست که کسانی که آن مراتب بالای غلو هست اینها مهدور الدم هستند. در روایات ما همین مطلب مهدور الدم بودن آنها، فاختش رأسه به چی، در بعضی از روایات.

شاگرد: در فارس بن حاتم

استاد: در فارس بن حاتم هست که بحث‌های غلو و اینها مهدور الدم بودنشان در آن مراتب بالا بله، ولی این که این همه‌اش همان مراتب بالا هست هیچ دلیلی نداریم. بله، یک سری مراتبش درست است، غلو آن مراتب. اگر ما در کلمات رجالی‌ها ثابت بشود که غالی را در آن معنا به کار برده درست است، آن مرتبه‌ای هست که مشخص هم هست و نادرست بودنش هم مشخص هست. ولی بحث ما این هست غالی را که به کار می‌برند یا کسانی که مرمی به غلو هستند و امثال اینها، این حتما به آن، لازم نیست به آن مرتبه رسیده باشد تا کلمۀ غلو را به کار ببرند. حالا حتی یک نکته‌ای را عرض بکنم. یکی از معروف‌ترین غالی که در رجال کشی روایت‌های مربوط به غلو در ذیل ترجمۀ او آورده ابو الخطاب است. ابو الخطاب هم روشن نیست خیلی در موردش این که واقعاً ترک صلاة می‌کرده و امثال اینها. البته در بعضی نقل‌ها دارد که ازش هم ترک صلاة استفاده می‌شود، رجال کشی، رقم ۵۵۴ را ببینید ازش استفاده می‌شود که اینها ترک صلاة می‌کردند. ولی بعضی عبارت‌های دیگر این هست که ابو الخطاب به اصحابش دستور داده بوده که نماز مغرب را دیر بخوانند. در روایات وقت مغرب خطابیه، اینها نماز مغرب را با فاصلۀ، تقریباً زمان نماز عشایی که سنی‌ها می‌خوانند این زمان‌ها می‌خواندند. حتی تستبین النجوم، حتی تشتبک النجوم، حتی تظهر کوکب یقال کوکب القندقانی، یک همچین اسم نمی‌دانم تلفظش را درست تلفظ می‌کنم. همۀ اینها مشترک در این هست که اوخّر المغرب. در یک روایت هست انی اوخر المغرب، امام علیه السلام می‌فرماید خطابیه. خب اینها، این هست که اینها نمازشان را در وقتی که امام علیه السلام دستور داده نمی‌خواندند با تأخیر، نه این که نماز نمی‌خواندند، نماز می‌خواندند ولی نمازشان را که آنجوری که شرعاً موظف بودند نمی‌خواندند. این که بگوییم حتی ابو الخطاب خطابیه نمازشان را ترک می‌کردند، اعتماداً علی معرفة الامام خیلی واضح نیست. عرض کردم بعضی نقلیات دارد که این چیز می‌کردند. ولی معلوم نیست خیلی حتی در مورد ابو الخطاب و خطابیه به معنای این باشد که اینها نمازشان را ترک می‌کردند و اینها.

علی ای تقدیر این مطلب هست که غلو به نظر می‌رسد که مراتبی دارد و بعضی مراتبش کفر است و زندقه است و الحاد است و امثال اینها، ولی بعضی مراحلش در این حد نیست. حالا بحث غلو را کنار بگذاریم، فرض کنیم غلو مثلاً مرتبۀ بالا هست، خدا دانستن ائمه هست. بحث ما سر غلو نبود، بحث ما سر تخلیط بود. تخلیط دیگر این حرف‌ها در آن نیست. تخلیط مشخص نیست که چه مقداری را تخلیط یا فساد العقیده. فساد المذهبی که بحث غلو نباشد. آن دیگر اصلاً این که در چه، چی چی هست که فساد المذهب است، مخلط هست امثال اینها، آن دیگر هیچ وجهی ندارد که ما فساد مذهب را و مخلّط بودن را یک محدودۀ مشخص برایش قرار بدهیم. بنابراین این، این مخلط که در مورد سدیر صیرفی ذکر شده این مخلط بودن هیچ وجهی برای این که آن وقت بگوییم سدیر صیرفی. حالا به فرضی هم که درست باشد، حالا یک بحث قبلی داشتیم که عبارت عقیقی در مورد او، اوّلاً عقیقی خودش ثابة الوثاقة نیست، خودش متهم به مخلّط بودن و فی حدیث العقیقی مناکیر هست. از آن طرف هم، این که عقیقی در مورد سدیر صیرفی گفته باشد ثابت نیست. مرحوم صاحب قاموس الرجال قائل هست که در مورد سلمة بن خطاب براوستانی ایشان گفته و احتمالش هم کاملاً به جاست. علاوه بر اینها حالا در مورد هر کس گفته باشد مخلِّط مطلبی نیست که، یک مطلب اجتهادی و استنباطی است. اگر ما خودمان یک همچین، مشابه آن استنباط را بکنیم و عقیده‌مان این باشد که این مثلاً طرف منحرف است، طرف کذاب است، چی چی، خب فبها. ولی به مجرد قول رجالی‌ها نمی‌شود شخص را ضعیف دانست. این مواردی که رجالی‌ها مثلاً در محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری را که استثناء کردند به عنوان تخلیط استثناء شده. الا ما کان فیها من تخلیطٍ. این عبارت، این استثناءهای ابن ولید از رجال محمد بن احمد بن یحیی عمران اشعری که به عنوان تخلیط هست آن حجیت ندارد. حالا مستثنی منه‌اش را ما حجت می‌دانیم، ولی مستثنایش را حجت نمی‌دانیم و همۀ مواردی که به تخلیط برگردد. البته عرض کردم ما در یک دایرۀ وسیع‌تری اصلاً می‌گوییم تضعیفات رجالی‌ها زمینۀ گسترده برای این که وابسته به همین بحث‌های اجتهادی و استنباطی باشد درش وجود دارد و ادلۀ حجیت خبر واحد چیزها را نمی‌گیرد، تضعیفات رجالی‌ها را، علم اجمالی به اجتهادی بودن داریم، و بیانات مختلفی هست که حالا من نمی‌خواهم. ولی بحث من این است که اگر ما به آن دایرۀ وسیع هم قائل نشویم در مورد خصوص مخلِّط این مطلب واضح‌تر است. حاج آقا مثلاً در مورد ابن غضائری ایشان این مطلب را می‌فرمودند که ابن غضائری براساس متن‌شناسی تضعیف می‌کرده. و می‌فرمودند این کتاب موجود به نام ابن غضائری از هر کسی باشد مؤلفش خیلی آدم محققی است و از جهت آگاهی به دقائق رجال از نجاشی هم قوی‌تر است، ولی با همۀ این حرف‌ها چون اساس تضعیفاتش براساس متن‌شناسی و امر استنباطی است تضعیفاتش حجت نیست ولو چیزهای دیگری که در مورد کنیٰ و القاب و نسب اشخاص و امثال اینها می‌گوید آنها قابل پذیرش هست و خیلی هم در این جهات قوی‌تر از حتی به تعبیر حاج آقا از نجاشی که اقوی الرجالیین هست قوی‌تر است.

آن در یک دایرۀ خاص مثلاً حاج آقا مطرح می‌فرمودند، در مورد ابن غضائری، ما این را تعمیمش می‌دادیم و کل کتاب‌های رجالی را می‌گفتیم. اما در مورد تخلیط، یعنی حتی اگر در آن دایرۀ وسیع هم نگوییم در یک دایره‌های خاصی ممکن است قائل بشویم که قول رجالی‌ها حجت نیست من جمله جایی که بحث تخلیط مطرح است.

شاگرد: توثیقات کار به متن روایات ندارد. در توثیقاتشان کار نداشتند؟

استاد: نه. حالا آن ما شاهدی بر این که در توثیقات استنباط باشد نداریم.

شاگرد: اگر شخصی را تضعیفش را به این جهت کنار گذاشتیم و از آن طرف با اکثاری چیزی ثابتش کردیم که، مثلا این را ثابت کردید، در منفردات اعتقادی شما اخذ می‌کنید یا نه؟

استاد: حالا آن بحث منفردات و اینها بحث خاصی نیست. این چیزهای مهمی نیست. خواهش می‌کنم وارد آن بحث نشوید.

شاگرد: اگر یک مخلطی در مورد یک نفر دیگری بگوید آن مخلط است.

استاد: خب گفتیم آن اعتبار ندارد

شاگرد: چرا اعتبار ندارد؟ یک دزدی به یکی می‌گوید این دزد است. آن خیلی دزد بوده

استاد: نه این دروغ گفته، شاید هم دروغ گفته. گفته بود که در حق ما خسی بدی گفت دل را به غمش نمی‌خراشیم ما نیز نکویی‌اش بگوییم تا هر دو دروغ گفته باشیم.

شاگرد: اگر کسی تضعیف شده بنابر غلو و ما بدانیم که درجۀ اعلای غلو را داشته

استاد: آن پذیرفتنی نیست دیگر. آن درجات اعلای غلو

شاگرد: و یک روایتی دارد مثلاً در جزئیات وجوب صلاة، آن را برای چی کنار بگذاریم؟

استاد: آن دیگر، آن طرف کافر است. آن مراتب بالای چیز کافر است. کسی که آن مراتب بالای شرط قبول خبر واحد اسلام طرف است.

شاگرد: هیچ داعیۀ کذبی هم طرف

استاد: نه حالا آن که ما مطمئن باشیم به صدقش آن حرف، از قول هر کس باشد اعتبار دارد. بحث ما در جایی نیست که اطمینان به صدق داریم. شما می‌گویید به جهت عدم داعی بر کذب داشتن مطمئن هستیم که راست گفته، خب اطمینان حجت ذاتی است. آن یا لا اقل عقلایی است.

شاگرد: شبیه حالت استقامت در مورد ابی الخطاب هست

استاد: حالا آن ممکن است نه، یک بحث دیگر است. آن که ممکن است وثاقت زمانی باشد، یک زمان ثقه باشد، یک زمان ثقه نباشد. آن یک حرف دیگر است. حالا خدمت شما عرض کنم. اما حالا برای این که این بحث تکمیل بشود این بحث را ادامه بدهم، یکی کلمۀ مختلط را هم عرض بکنم. مختلط من مواردش را که مراجعه کردم به نظرم بعضی مواردش مختلط به همین معنای مخلط است ظاهراً. در ترجمۀ عبد الرحمن بن کثیر دارد کان ضعیفاً غمض اصحابنا علیه، و قالوا کانوا یضع الحدیث، بعد کتاب‌هایش را اسم می‌برد، کتاب الاضلة، کتاب فاسد مختلط. این اضله یک دیدگاه‌هایی بود که غالیان مطرح می‌کردند، بحث اشباه و اضله و اینها، این باید همان معنای تخلیط باشد که به معنای مراتبی از غلو یا خود غلو هست. ولی این که در سائر موارد، احتمال زیاد در مورد ترجمۀ جابر جعفی هم باید همینجور باشد. جابر بن یزید «روى عنه جماعة غمز فيهم و ضعفوا، منهم: عمرو بن شمر، و مفضل بن صالح، و منخل بن جميل، و يوسف بن يعقوب. و كان في نفسه مختلطا، و كان شيخنا أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان رحمه الله» یعنی شیخ مفید «ينشدنا أشعارا كثيرة في معناه تدل على الاختلاط، ليس هذا موضعا لذكرها، و قل ما يورد عنه شي‌ء في الحلال و الحرام.» رجال نجاشی، صفحۀ ۱۲۸، رقم ۳۳۲.

اینها احتمال زیاد باید با همین معنای مخلِّط باشد. اما همه جا به این معنا بودن معلوم نیست. خیلی جاها مخلِّط، مختلط، یا مختلط الامر، حالا یک مطلب، من مختلط الامر را نمی‌دانم، مُختلِط الامر است یا مختلَط الامر، به صورت مجهولی هم می‌شود خواندش یا نه، این را تأمل بفرمایید در لغت ببینید می‌شود مجهول هم خواند یا نمی‌شود مجهول خواند آن را دقت بفرمایید.

علی ای تقدیر کلمۀ مختلط گاهی اوقات در مورد، در مواردی به کار می‌رود که تعبیر شده در کنارش یعرف منه و ینکر. بعضی از آقایان این را دلیل قرار دادند که مختلط به معنای اصلاً یعرف منه و ینکر هست. یعنی بعضی از احادیثش خوب است، بعضی از احادیثش بد است. من می‌خواهم عرض کنم شاهد نداریم که حتماً به این معنا باشد. ولی شاهد هم نداریم که به این معنا نباشد. مثلاً دو تا عبارت را اوّل بخوانم در رجال نجاشی، در ترجمۀ اسماعیل بن علی بن علی بن رزین برادر زادۀ دعبل دارد کان مختلطاً یعرف منه و ینکر. بعضی‌ها این را شاهد قرار دادند که یعرف منه و منکر کأنّ اصل تفسیر برای مختلط است. ما می‌گوییم دلیل نداریم که یعرف منه و ینکر عطف تفسیر بر او باشد، ولی دلیل هم نداریم که به آن معنا نباشد. ممکن است مختلط به همان معنای یعرف منه و ینکر باشد. یعنی قاتی پاتی. حالا این را اوّل عرض کنم مرحوم آقای خویی مختلط را معنا می‌کند به معنای کسی که یروی عن الضعفاء. و اشکال کردند که نه روایت از ضعفا که مثلاً اختلاط نیست، همۀ راویان از ضعفا روایت می‌کنند و اینها. یروی عن الضعفاء اگر، البته آقای خویی ممکن است این مطلب مرادشان نباشد ولی یروی عن الضعفاء، اگر معنا کنیم به معنای کسی که زیاد از ضعفاء روایت می‌کند، اکثار روایت از ضعفا می‌کند مختلط ممکن است مراد این باشد. یعنی بر خلاف متعارف راویان که اکثار روایت از ضعفاء نمی‌کنند این آقا اکثار روایت از ضعفا می‌کند و مختلط می‌تواند به این معنا باشد. البته دلیل قاطعی برای این که به این معنا باشد نداریم، نمی‌خواهم. آقای خویی دلیلی نمی‌آورند ولی احتمال دارد مختلط به این معنا باشد. ولی احتمال دارد آن یعرف منه و ینکر تفسیر مختلط باشد به یک معنا، این احتمالش هست. در فهرست در ترجمۀ همین اسماعیل بن علی بن علی تعبیر مرحوم شیخ در فهرست، صفحۀ ۳۲، رقم ۳۷ دارد کان مختلط الامر فی الحدیث یعرف منه و ینکر، این احتمال مراد همین معنا باشد. در ترجمۀ ابراهیم بن اسحاق احمری هم اینجوری دارد، ابن غضائری، «في حديثه ضعف و في مذهبه ارتفاع و يروي الصحيح و السقيم و أمره مختلط،»

ممکن است همین یروی الصحیح و السقیم را می‌خواهد توضیح بدهد.

شاگرد: ارتفاع در مذهب این مورد این را به معنای مخلط نمی‌گیرد؟

استاد: حالا اجازه بدهید یک توضیحی در ادامه‌اش دارم.

در مورد خلف بن حماد هم هست امره مختلط یعرف حدیثه تارة و ینکر اخریٰ و یجوز ان یخرج شاهدا.

اینها هست که این ابن غضائری، صفحۀ ۵۶، رقم ۴۴، رقم ۳۹، رقم ۹. احتمال دارد که مختلط به معنای روایت صحیح و سقیم باشد. ولی یک نکته‌ای اینجا هست، بعضی از آقایان می‌گویند این که روایت صحیح و سقیم نقل می‌کند، این معنایش این است که ما به دلیل این که این روایت صحیح و سقیم را نقل کرده در وثاقتش تردید کردیم. نقل هر دو دسته روایات هم روایات خوب، هم روایات بد منشأ شده که ما در وثاقتش تردید کنیم. مختلط الامر را کأنّ مردد الوثاقة معنا کردند. ولی معلوم نیست مراد این باشد. حتی اگر به معنای یعرف و ینکر باشد ممکن است تردید در صحت مذهبش حاصل شده باشد. می‌گویند روایاتش را که می‌بینیم هم خوب دارد هم بد دارد، بنابراین نمی‌توانیم بالأخره بگوییم که خلاصه جمع‌بندی این مطلب این است که این روایت را عقیده دارد، اگر بعضی روایت‌هایش خوب است این روایت‌ها عقیده دارد، اگر بعضی روایت‌هایش خوب است، بعضی روایت‌هایش بد است، بنابراین ما نتوانستیم در مجموع به نتیجه برسیم که این فاسد المذهب هست یا فاسد المذهب نیست. ممکن است ناظر به این جهت باشد. در نتیجه وقتی ممکن است ناظر به این جهت باشد این بحث فساد مذهب که عرض کردم یک امر اجتهادی است در مختلط الامر هم می‌آید. احتمالش هم کافی هست برای اثبات این که نشود حجت دانست. اگر ما بگوییم مراد از مختلط الامر این است که غیر ثابة الوثاقة. خب غیر ثابة الوثاقة حالا ممکن است شما بگویید که آن مثلاً حجت هست. البته آن هم اشکال دارد. چون این غیر ثابة الوثاقه‌اش از متن‌شناسی حاصل شده. یعنی این که منشأ شده که ما شک بکنیم، شکش ناشی از متن‌شناسی است، نه ناشی از این که خارجاً یک چیزی می‌بینیم. این تضعیف ناشی از متن‌شناسی است. ولی حالا اگر آن را، منهای آن، از آن جهت کنار بگذاریم این که طرف فاسد، معلوم نیست فاسد المذهب هست، فاسد المذهب نیست این دیگر خیلی امر اجتهادی است. مخلِّط ما مخلِّط را که معنا می‌کردیم می‌گفتیم فاسد المذهب است، نه مردد است. اینجا بحث‌های مختلطی که هست احتمالی که مطرح است آن است که به معنای نه این که فاسد المذهب باشد، مردد است. فی حدیث ضعف و فی مذهبه ارتفاع، می‌خواهد بگوید فی الجمله عقیدۀ انحرافی دارد. فی الجمله در حدیثش ضعف وجود دارد. ولی خلاصه، روی هم رفته این را ما ضعیف حساب بکنیم، روی هم رفته فاسد المذهب حساب بکنیم؟ معلوم نیست. ممکن است عبارت این باشد با مخلِّط فرق داشته باشد. مخلِّط عرض کردم بعضی جاها دارد یعرف و ینکر و اکثر تخلیطه مما یرویه عنه جابر. در آن عبارتی که در مخلِّط خواندم. این اکثر تخلیطه تفسیر ینکر است، نه یعرف و ینکر. در حالی که مختلط به معنای مجموعۀ یعرف و ینکر می‌تواند باشد. مجموعۀ یعرف و ینکر به معنای مخلط داشته باشد. بنابراین ما در واقع حالا این مطلب را هم ضمیمه کنم که مواردی هم که یعرف و ینکر در کتب رجالی وجود دارد که مواردش را من فقط آدرس‌هایش را ذکر بکنم یا مواردی که می‌گویند حدیثه لیس بالنقی. خلاصه مختلط ممکن است مفادش عبارتی باشد که مرحوم نجاشی در ترجمۀ صالح بن ابی حماد دارد. می‌گوید کان امره ملبّسا، یا ملتبسا یعرف و ینکر. رجال نجاشی، صفحۀ ۱۹۸، رقم ۵۲۶. و موارد یعرف و ینکر هم ظاهراً همینجور هست. نجاشی تعبیری در یک جایی دارد. نجاشی در ترجمۀ محمد بن حسان رازی می‌گوید، می‌گوید محمد بن حسان رازی یعرف و ینکر بین بین یروی عن الضعفاء کثیراً. یعرف و ینکر این حالت‌های بینابینی است. یا مثلاً لم یکن فی الحدیث بذاک. در بعضی جاها تعبیر هست. یا لم یکن بذاک الثقة. اینها موارد بینابینی هستند و چیز بینابینی در مورد اینها صدق می‌کند. اینها بحث‌هایی که در مورد یعرف و ینکر و اینها هست اینها اموری هستند کاملاً براساس متن‌شناسی. اینها دیگر هیچ حجت نیست، من آدرس این مواردی که یعرف و ینکر هست اینها را که یادداشت کردم را خدمت دوستان بدهم، رجال نجاشی، صفحۀ ۷۷، رقم ۱۸۲ که همان شرح حالش در فهرست شیخ هم هست. صفحۀ ۵۵، رقم ۶۷؛ رجال نجاشی، ۸۳، رقم ۱۹۹؛ صفحۀ ۱۰۹، رقم ۲۸۷؛ صفحۀ ۱۸۷، رقم ۲۶۸؛ صفحۀ ۲۳۶، رقم ۶۳۴؛ صفحۀ ۲۱۰، رقم ۷۴۰؛ صفحۀ ۳۳۸، رقم ۹۰۳؛ و رجال ابن غضائری، صفحۀ ۳۷، رقم ۳؛ صفحۀ ۶۶، رقم ۶۳؛ صفحۀ ۷۳، رقم ۷۷؛ صفحۀ ۴۳، رقم ۱۸؛ صفحۀ ۴۷، رقم ۲۶؛ صفحۀ ۴۹، رقم ۱۹؛ صفحۀ ۹۳، رقم ۱۳۲؛ صفحۀ ۹۴، رقم ۱۳۵؛ و یک موردی که آدرسش را ننوشتم ترجمۀ معلی بن محمد بصری همین تعبیر دارد، و اینجور. یا مثلاً ابن غضائری دارد حدیثه غیر نقی یروی الصحیح و السقیم و امره ملتبس و یخرّج شاهدا. ابن غضائری، صفحۀ ۵۰، رقم ۳۰.

اینهایی که براساس متن‌شناسی گفتند که وثاقتش ثابت نشده، یا مذهب فساد مذهب و صحت مذهبش هیچکدام ثابت نشده، بین بین هست اینها هیچکدامشان حجیت تعبدی ندارند، به دلیل این که اینها امور استنباطی و اجتهادی هستند و در امور اجتهادی به دلیل خطای زیادی که واقع می‌شود حجیت تعبدیه ندارد، قول ائمۀ رجال را. اگر ما قول ائمۀ رجال را حجیت تعبدیه برایش قائل باشند، خودشان یک بحثی هست که آیا مثلاً قول ائمۀ رجال حجیت تعبدیه یا ندارد. اگر ما به فرض حجیت تعبدیه قائل باشیم، حجیت تعبدیه ندارد. اگر نه ما حجیت تعبدیه قائل نباشیم، بگوییم مقدمه هست بر مثلاً قول اهل خبره هست. اهل خبره در اینجور اموری که اختلاف انظار هست، قول اهل خبره‌ای که اختلاف انظار هست حجت نیست. اگر ما قائل به این باشیم که اینها مقدمه هست برای ایجاد وثاقت و بگوییم قول ائمۀ رجال وثاقت می‌آورد، یعنی وثوق به قولشان حاصل می‌شود و آن چیزی که موضوع اعتبار هست وثوق به قول هست. در اینجور مواردی که براساس متن‌شناسی هست اینها وثوق نمی‌آورد. مگر قرائن خارجیه، این قرائن خارجیه اگر ضمیمه‌اش بشود یک حرف دیگر است. این است که اینجور تعبیرات هیچکدامشان برای تضعیفات کافی نیستند، اعتبار ندارند، یعنی روی هر یک از این مبانی مختلفی که در مورد علت اعتبار قول رجالیون باشد اینجور موارد داخل در آن کبرای کلی اعتبار نیست. بنابراین سدیر صیرفی هیچ مشکلی از این جهت حتی اگر عقیقی آن را هم مخلِّط گفته باشد مشکلی از این جهت در حقش نیست. این نکته را هم ضمیمه بکنم. اتفاقاً سدیر صیرفی یک روایتی دارد در مورد این که از امام سؤال می‌کند در نفی غلو به معنای اولوهیت ائمه. یک روایتی در رجال کشی هست، در ذیل ترجمۀ ابو الخطاب اگر اشتباه نکنم، با تعبیر سدیر صیرفی هم وارد شده و آن همین مطلب را نقل می‌کند.

«عَنْ حنان بن سَدِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ قَوْماً يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ آلِهَةٌ- يَتْلُونَ عَلَيْنَا بِذَلِكَ قُرْآناً- يا أَيُّهَا الرُّسُلُ‏ كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّي بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ‏ قَالَ يَا سَدِيرُ سَمْعِي‏ وَ بَصَرِي‏ وَ شَعْرِي وَ بَشَرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي مِنْ هَؤُلَاءِ بِرَاءٌ وَ بَرِئَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَ رَسُولُهُ مَا هَؤُلَاءِ عَلَى دِينِي وَ عَلَى دِينِ آبَائِي وَ اللَّهِ لَا يَجْمَعُنِي اللَّهُ وَ إِيَّاهُمْ- يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا وَ هُوَ عَلَيْهِمْ سَاخِطٌ»

و این روایتی که در ذیل ترجمۀ سدیر، در آن هست. بعد در ادامه‌اش عبارت قشنگی دارد «قَالَ قُلْتُ فَمَا أَنْتُمْ جعلت فداک قَالَ خُزَّانُ عِلْمِ اللَّهِ و تَرَاجِمَةُ وحی اللَّهِ و نَحْنُ قَوْمٌ مَعْصُومُونَ أَمَرَ اللَّه بِطَاعَتِنَا وَ نَهَى عَنْ مَعْصِيَتِنَا نَحْنُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى مَنْ دُونَ السَّمَاءِ وَ فَوْقَ الْأَرْضِ.»

اوّل خزّان علم الله هستیم. علم الهی در نزد ما است. تراجم وحی الله هست، وحی الهی ما مترجمش هستیم. اگر می‌خواهید آیات قرآن را معنایش را بفهمید وحی الهی را تفسیرش را بفهمید باید به ما مراجعه کنید. و نحن قوم معصومون، معصوم هم هستیم. اینجور نیست که فقط قوم صالحون، افترض الله طاعتهم که نسبت می‌دهند به بعضی از قدما و امثال اینها، نه. قوم معصومون امر الله بطاعتنا و نهی عن معصیتنا. و عبارت خیلی جالبی هم هست که این. در سندش هم یکی همان محمد بن اورمه هست که متهم به غلو و اینها شده و حنان بن سدیر. حالا آن ؟؟؟ شاید متهم نشده باشد. ابیه که به عنوان مخلِّط عبارتش هست آن چیزی است که ازش نقل شده این هست که خیلی عبارت پاکیزه و جالبی هم هست. بنابراین در سدیر صیرفی در اعتبارش و وثاقتش بحثی نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان